

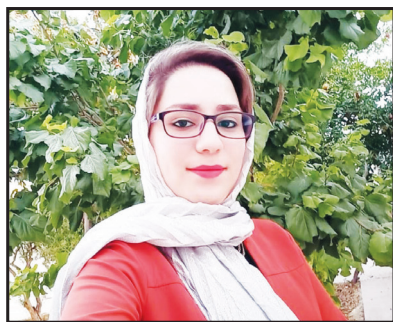


حمیده محمد پور

پر شور و نوا، راز عمیقی قلمم
گه رقص گهی شعله دقیقی قلمم
فریاد رسی بر دل مستانه به شوق
بر زخم دلان نای حقیقی قلمم



معصومه خدا بنده



شیرین سلاحي



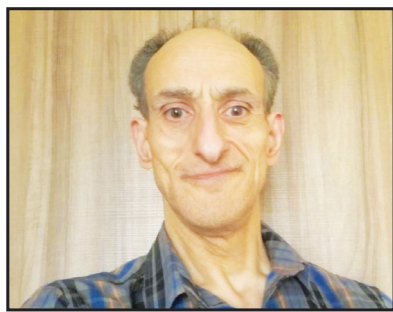
الهام تدین



آیت الله افشاری

وفا

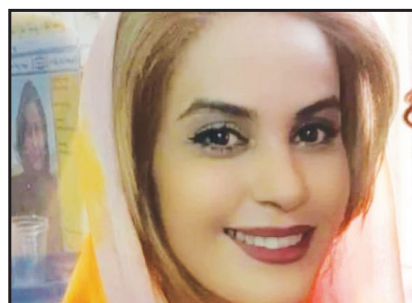
بر من نظری افکن ، گر میل وفا داری
باران محبت شو، بر خاک دلم جاری
خاک قدمت گشته ، چون سرمه ی چشمانم
سر مستم و خشنودم ، از محنت و غم عاری
بی روی تو خشکیده ، باغ دل این عاشق
معشوقه اگر باشی ، خود گرمی بازاری
ماندم که چه میخواهی از این دل سرگشته ؟
که مایه آرامش ، که باعث آزاری !!
باید سر و جان بخشی در راه وصال یار
مجنون شده ای آن دم ، آن لحظه که بر داری
افسانه ی فرهاد و شیرین و غم عشقش
تکرار نخواهد شد ، این قصه ی تکراری



سیروس ذکایی

انگار
ول وله جهان را
در دست می گیرم
وقتی هر صبحگاهان
با روزنامه ای
که بوسه های تو را
منتشر می کند
عشق را
ورق می زنم
تا عاشقانه
به شهر آشوب تو
برسم
بگذار چترم را ببندم
با موسیقی باران
خیس ترین عابری باشم
که می گوید
دوستت دارم

آخرش این خنده ها را قاتل جان میکنی
این دل شوریده را آشفته سامان میکنی
ای به قربان تو و آن عشوه و طنّازی ات
چون سپهسالار دلها فتح آسان میکنی
تا که از هر کوچه ای قصد گذر داری عزیز
طعنه با شهنازی ات بر سرونازان میکنی
طرح لبخندِ شکر ریخت بنام نازنین
صد هزاران درد را یک لحظه درمان میکنی
با شراب ناب لب های اناری آخرش
تخته بازار می و باده فروشان میکنی
با طنین دلنشین خنده هایت ماه من
برکتی افزون به بزم دلنوازان میکنی
سفره ی بی برکت شام مرا از برکتت
با نگاهی بی نیاز ماه تابان میکنی



فاطمه جعفری

تو رفته ای
و دستی که تو را پژمرد
از گردن مرگ آویزان است
رفته ای
نه من
و نه این چند سطر بی پنجره
نمی توانیم تو را
از خاکی که خون می خورد
دوباره برویایم
رفته ای
و هیچ کاری از دست آفتاب بر نمی آید
چقدر
شبه شمعدانی های مادرم هستی ...

ریشه عشق نسوزون
عشق موندگار
حرفه قلبه منو تو
قصه ی روزگار
خونه ما، دلامون
تا که دور بمونیم
رد پای نگات
توی ماه میبینم
عشق عشق همیشه
یار یار میتونه
از نگام بخونه
حرفه دلمو میدونه



مرجان یوسفی

بیا
بیا و کنارم بنشین
من از پیله ی تنهایی ام
بیرون آمده ام
تو هیچ کاری نکن
فقط بنشین
و پروانه شدنم را نظاره کن
حال به وقت پروانه شدنم
میخواهم
تا ابد
به گرد تو بگردم
من از شفق چشمانت
آمده ام
من از دور دست دستانت
دست نخواهم کشید
من پیاله پیاله لبهایت
را سر خواهم کشید
تو فقط مرا نظاره کن
تو تنها اهلی من باش
من، رام توام

کربلا با شعر غم الحق تبانی می کند
نیزه و طشت زر این دم نوحه خوانی می کند
می سراید محتشم با بانگ باز این شورش است
این زمین تفتیده خوش رمز نهانی می کند
در نهان دارد زمین غمنامه ای صد شور و شین
خون حق را آشنای هر جوانی می کند
کشتی ای خورده به طوفان در زمین کربلا
اهل آن سرمست جان فکر جهانی می کند
در بیابان می رود نی با نوایی دل غمین
گویا همراه نی غم دل عیانی می کند
جمع جمع اند اهل دل با ذکر یا امن یجیب
دیده ها امواج دل را آسمانی می کند
خم شده از داغ مولا و شکسته سرو خط
از ازل تفسیر خون را هم زبانی می کند
سوز دل جاری شود از سینه ها ((افشاریا))
آخر این غم سینه را آتش فشانی می کند



الاه وفادار

دلی در اوج فریادم نمانده
میان داد و بیدادم نمانده
غربیم این طرفها آنقدر که
نگاه مادرم یادم نمانده
++++
دلواپس روزهای تنهاییم باش
امید ندیده های فردایم باش
در نیمه شبی که ماه در بستر نیست
همبازی کودکان رویایم باش

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو